

فصل سیزدهم

بلشویک‌ها و شوراهای

در یک بررسی دقیق، وسایل و ابزار تهیه‌گری بلشویک‌ها نه تنها با دامنه‌ی نفوذ سیاسی بلشویزم نامتناسب به نظر می‌رسند، بلکه از حیث بی‌مقداری آدمی را به شگفت می‌آورند. تا پیش از روزهای ژوئیه، حزب با احتساب هفتگی‌ها و ماهنامه‌هایش مجموعاً ۱۴ نشریه داشت که تیراژشان روی هم به ۳۲۰/۰۰۰ نسخه می‌رسید. پس از یورش‌های ماه ژوئیه، این تیراژ نصف شد. در پایان ماه اوت، ارگان مرکزی حزب در ۵۰/۰۰۰ نسخه چاپ می‌شد. در روزهایی که حزب شوراهای پتروگراد و مسکو را رفته رفته به سوی خود می‌کشید، کمیته‌ی مرکزی فقط ۳۰/۰۰۰ روبل اسکناس نقد در صندوق داشت.

از میان طبقه‌ی روشن فکر کمتر کسی به حزب بلشویک می‌پیوست. قشر وسیعی از به اصطلاح "بلشویک‌های قدیمی"، از جمله دانشجویانی که با انقلاب ۱۹۰۵ احساس همبستگی کرده بودند، اینک به مهندسان، پزشکان، و مقامات حکومتی بسیار موفقی تبدیل شده و با حالتی خصمانه به حزب پشت کرده بودند. حتی در پتروگراد کمبود روزنامه‌نگار و سخن‌ران و تهیه‌گر

گام به گام حل می شد، و از صدها گوشه ی دورافتاده و به خصوص از جبهه ندا می آمد که: "رهبری در کار نیست، هیچ فردی که سواد سیاسی داشته باشد و بتواند خواست بلشویک ها را به مردم توضیح دهد، در این جا نداریم!" روستاها تقریباً به کلی فاقد هسته های بلشویک بودند. مراسلات پستی تماماً مختل شده بودند. سازمان های محلی، رها شده به حال خود، گاهی اوقات کمیته ی مرکزی را سرزنش می کردند- و پر بی راه نمی گفتند- که فقط به مسائل پتروگراد می رسد و بس.

پس با وجود این دستگاه ضعیف و این تیراژ اندک مطبوعات حزب، اندیشه ها و شعارهای بلشویزم چگونه قلب توده ها را مسخر کردند؟ توضیحش ساده است: شعارهایی که بر نیازهای میرم طبقه و دورانی خاص تطبیق کنند، برای اشاعه ی خود هزاران مجرای آفرینند. هر محیط گداخته ی انقلابی هادی نیرومند اندیشه هاست. روزنامه های بلشویک به صدای بلند خوانده می شدند، و آن قدر دست به دست می گشتند که تکه پاره می گردیدند. خوانندگان مهم ترین مقالات این روزنامه ها را از بر می کردند، بازگو می کردند، از رویشان رونوشت برمی داشتند، و هر جا امکانش موجود بود تجدید چاپ و تکثیرشان می کردند. پیریکوی سرباز می گوید: "چاپ خانه ی ستاد ما خدمت بزرگی به انقلاب کرد. از *پراودا* چه مقالات گوناگون بی شماری که چاپ نکردیم، هم چنین جزوات کوچکی که به قلب سربازها نزدیک بودند و به آسانی به فهم آنان در می آمدند. همه ی این ها را به کمک پست هوایی و دوچرخه و موتورسیکلت به سرعت در سراسر جبهه پخش می کردیم..." در همان حال، مطبوعات بورژوا، با آن که در میلیون ها نسخه به رایگان به جبهه عرضه می شدند، کمتر خواننده ای می یافتند. عدل های سنگین این

روزنامه‌ها همان‌طور باز نشده در گوشه‌های می‌شدند. تحریم مطبوعات "میهن پرست" گاهی اوقات جنبه‌ی تادیبی به خود می‌گرفت. لشکر هجدهم سیبری طی قطع‌نامه‌ای از احزاب بورژوا درخواست کرد که نشریات خود را به جبهه‌نفرستند، چون همه "مصرف‌کننده‌ی آب جوش برای چای می‌رسند." مطبوعات بلشویک به مصرف کاملاً متفاوتی می‌رسیدند. از این رو ضریب تأثیر مفید- و یا اگر ترجیح می‌دهید، تأثیر مضر- مطبوعات بلشویک به مراتب بالاتر بود.

در توضیح موفقیت بلشویزم معمولاً به "سادگی شعارهای بلشویزم" و سازگاری این شعارها با امیال توده‌ها، اشاره می‌شود. در این توضیح رگه‌ای از حقیقت نهفته است. انسجام سیاست بلشویزم زائیده‌ی آن بود که بلشویک‌ها، برخلاف "احزاب دموکراتیک" با وحی‌های منزل‌گفته و ناگفته که مآلاً در دفاع از مالکیت خصوصی خلاصه می‌شدند، دست و پای خود را نبسته بودند. اما این تمایز به تنهایی قضیه را تماماً حل نمی‌کند. در همان حال که "دموکراسی" از سوی راست با بلشویک‌ها رقابت می‌کرد، از سوی چپ هم آنارشیست‌ها، ماکسیمالیست‌ها، و سوسیال‌رولوسیونرهای چپ می‌کوشیدند عرصه را بر بلشویک‌ها تنگ کنند. اما هیچ‌یک از این گروه‌ها هم هرگز نتوانستند بر ناتوانی خود فائق بیایند. آن‌چه بلشویزم را از سایر گروه‌ها ممتاز می‌کرد آن بود که بلشویک‌ها هدف ذهنی‌را، که همان دفاع از منافع توده‌های خلق باشد، تابع قوانین انقلاب- انقلاب به مثابه جریانی که قوانینش را شرایط عینی جامعه تعیین می‌کنند- ساخته بودند. کشف علمی این قوانین، و پیش از همه قوانینی که بر حرکت توده‌های خلق حاکمند، اساس استراتژی بلشویزم را تشکیل می‌داد. راهنمای زحمت‌کشان در مبارزه فقط

خواست ها و نیازهای آنان نیست، تجربه های زندگی شان هم هست. بلشویزم از تحقیر اشراف منشانه ی تجربه ی مستقل توده ها مبری بود، سهل است، بلشویک ها تجربه ی توده ها را مبدأ حرکت خود قرار می دادند و بنا را بر آن می گذاشتند. این شیوه یکی از بزرگ ترین عوامل تفوق آنان بود.

انقلابی ها همواره حرافند، و بلشویک ها از این قانون مستثنی نبودند. اما تهییج گری منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها پراکنده و متناقض و اغلب طفره آمیز بود، حال آن که تهییج گری بلشویک ها به فشردگی و سنجیدگی ممتاز بود. سازش کاران می کوشیدند خود را با حرف از مشکلات برهانند، بلشویک ها به مقابله ی مشکلات می شتافتند. تحلیل مداوم شرایط عینی، معاینه ی شعارها با محک واقعیات، موضعی جدی در برابر دشمن حتی در مواقعی که خود دشمن چندان جدی نمی نمود، همه ی این خصوصیات استحکام و نیروی قانع کننده ی خاصی به تهییج گری بلشویک ها می بخشید. مطبوعات حزب در توصیف موفقیت ها مبالغه نمی کردند، تناسب نیروها را وارونه جلوه نمی دادند، سعی نمی کردند با های و هوی برنده شوند. مکتب نلین همانا مکتب واقع بینی انقلابی بود. در پرتو نقدهای تاریخی و اسناد آن دوره اینک ثابت شده است که مندرجات مطبوعات بلشویک در سال ۱۹۱۷ از مندرجات همه ی روزنامه های دیگر به مراتب صحیح تر بودند. این صحت زانیده ی نیروی انقلابی بلشویک ها بود، اما در عین حال نیروی آنان را تقویت می کرد. طرد این سنت اکنون به یکی از پلیدترین خصوصیات پیروان ناخلف نلین تبدیل شده است.

نلین بلافاصله پس از بازگشت خود اعلام کرد که: "ما شارلاتان نیستیم. ما باید فعالیت خود را بر سطح آگاهی توده ها بنا کنیم. حتی اگر لازم باشد، در

اقلیت می مانیم... نباید از اقلیت بودن بترسیم... کار انتقاد را دنبال خواهیم کرد تا توده ها را از قید فریب برهانیم... درستی خط مشی ما به اثبات خواهد رسید. همه ی ستم کشان به نزد ما خواهند آمد... آن ها چاره ی دیگری ندارند." چنین بود سیاست بلشویک ها، سر تا ته قابل فهم، و نقطه ی مقابل عوام فریبی و ماجراجویی.

لنین مخفی است. او به دقت مراقب روزنامه هاست، مثل همیشه لابلای سطور را هم می خواند، و یا در گفت و گوهای خصوصی- که نادر هم هستند- پزواک اندیشه های ناتمام و نیات ناگفته را می شنود. توده ها در حال عقب نشینی اند. مارتوف، در همان حال که از بلشویک ها در مقابل افتراء دفاع می کند، در سوگ حزبی که از "فرط زرنگی" خود را هم شکست داده است، مرثیه های طنزآمیز می سراید. لنین حدس می زند- و طولی نمی کشد که شایعات مستقیم حدسیات او را تأیید می کنند- که حتی برخی از بلشویک ها دچار احساس ندامت شده اند، که لونا چارسکی دهان بین تنها نیست. لنین درباره ی آه و ناله ی خرده بورژوا مقاله می نویسد، و به "ارتداد" بلشویک هائی اشاره می کند که بر این لایه دل می سوزانند. بلشویک های بخش ها و ایالات بر این کلمات خشن صحنه می گذارند. اعتقاد آنان این بار محکم تر است: "پیرمرد" عقل خود را از دست نداده است. اراده اش راسخ است. او تسلیم احساسات عارضی نمی شود.

یکی از اعضاء کمیته ی مرکزی بلشویک ها- احتمالاً سوردلوف- به یکی از ایالات می نویسد: "موقتاً روزنامه نداریم.. سازمان متلاشی نشده است... کنگره به تعویق نیفتاده است." لنین، تا آن جا که انزوای اجباری اش اجازه می دهد، تدارکات کنگره ی حزب را به دقت دنبال می کند، و مسأله ی بنیادی

این کنگره را چنین مشخص می کند: تدارک تهاجم بعدی. کنگره از قبل به عنوان کنگره ی مشترک توصیف شده بود، زیرا قرار بر این بود که برخی گروه های انقلابی خودمختار هم در این کنگره به حزب بلشویک ملحق شوند. از جمله مهم ترین این گروه ها یکی هم سازمان بخش های پتروگراد بود متشکل از تروتسکی، یوفه، اوریتسکی، ریزانوف، لونا چارسکی، پوکروفسکی، مانوئیلسکی، کراخان، اورنف و چند انقلابی دیگر که در گذشته شهرتی به هم زده بودند و یا آن که رفته رفته نامشان داشت بر سر زبان ها می افتاد.

در روز دوم ژوئیه، درست در آستانه ی تظاهرات، کنفرانس مژرایونتسی ها (همان سازمان فوق الذکر-م) که نمایندگی ۴/۰۰۰ کارگر را برعهده داشتند، تشکیل شده بود. سوخانوف، که در محل کنفرانس حضور داشت، می نویسد: "اکثریت را کارگران و سربازانی تشکیل می دادند که من آنان را نمی شناختم... همه موفقیت کارهای پر تب و تاب را که انجام گرفته بود حس می کردیم. فقط یک مشکل باقی مانده بود و آن این که: تفاوت شما با بلشویک ها چیست، و چرا شما با آن ها نیستید؟" به منظور تسریع این پیوستگی، که برخی از رهبران سازمان سعی می کردند به تعویقش بیندازند، تروتسکی در *پراودا* چنین نوشت: "به عقیده ی من در حال حاضر هیچ اختلافی، چه از حیث اصول و چه از لحاظ تاکتیک، بین سازمان بخش ها و حزب بلشویک وجود ندارد. از این رو برای موجودیت مجزای این دو سازمان هیچ انگیزه ی موجهی نمی توان یافت."

کنگره ی مشترک، که اساساً کنگره ی ششم حزب بلشویک به شمار می رود، در روز بیست و ششم ژوئیه افتتاح شد. این کنگره به تناوب در دو

محله ی کارگرنشین مخفی می شد و جلسات خود را به طور نیمه قانونی برگزار می کرد. ۱۷۵ نماینده، که ۱۵۷ تن از آنان حق رأی داشتند، از طرف ۱۱۲ سازمان، مرکب از ۱۵۶/۷۵۰ عضو، در این کنگره شرکت داشتند. پتروگراد ۴۱/۰۰۰ عضو داشت: ۳۶/۰۰۰ عضو در سازمان بلشویک، ۴/۰۰۰ عضو مژرایونتسی، و در حدود ۱۰۰۰ تن در سازمان نظامی. در مناطق صنعتی مرکزی، که مسکو کانونشان محسوب می شد، حزب ۴۲/۰۰۰ عضو داشت در اورال ۲۵/۰۰۰، در کرانه ی دونتز، در حدود ۱۵/۰۰۰. در قفقاز، بلشویک ها سازمان های بزرگی در باکو، گروزنی، و تفلیس داشتند. در دو شهر اول تقریباً همه ی اعضاء را کارگرا تشکیل می دادند، در تفلیس سربازها اکثریت داشتند.

افراد کنگره مظهر گذشته ی پیش از انقلاب حزب به شمار می رفتند. از ۱۷۱ نماینده ای که پرسش نامه ی کنگره را پُر کردند، ۱۱۰ تن مجموعاً ۲۴۵ سال در زندان به سر برده بودند، ۱۰ نماینده ۴۱ سال حبس با اعمال شاقه کشیده بودند، ۲۴ تن ۷۳ سال در اردوگاه های تأدیبی زیسته بودند، ۵۵ نماینده ۱۲۷ سال در تبعید به سر برده بودند، ۲۷ تن ۸۹ سال در خارج از روسیه زندگی کرده بودند، ۱۵۰ نفر روی هم ۵۴۹ بار بازداشت شده بودند.

چنان که پیاتنیتسکی، یکی از دبیرهای فعلی بین الملل کمونیست، بعداً به یاد آورده است: "لنین و تروتسکی و کامنف و زینوویف هیچ کدام حضور نداشتند... هر چند مسأله ی برنامه ی حزب از دستور کار حذف شده بود، کنگره بدون وجود رهبران حزب به خوبی و به طور جدی برگزار شد..." اساس کار کنگره را تزه های لنین تشکیل می دادند، گزارش های اصلی را

بوخارین و استالین ایراد کردند. گزارش استالین ملاک خوبی است برای آن که بفهمیم این سخن ران، هم راه با سایر کادرهای حزب، در چهار ماهی که از مراجعت لنین می‌گذشت چه راه درازای پیموده بود. استالین با تزلزل نظری، اما با برندگی سیاسی، می‌کوشد تا مشخصات "ماهیت" عمیق انقلاب سوسیالیستی کارگری" را برشمرد. یک پارچگی این کنفرانس در مقایسه با کنفرانس آوریل از همان نگاه اول مشهود است.

پیرامون انتخابات کمیته ی مرکزی، در گزارشات این کنگره آمده است: "اسامی چهار عضو کمیته ی مرکزی که بیش از سایرین رأی آورده اند، به صدای بلند خوانده می‌شود: لنین- ۱۳۳ رأی از ۱۳۴ رأی موجود. زینوویف ۱۳۲، و کامنف و تروتسکی هر یک ۱۳۱ رأی. علاوه بر این چهار تن، این عده هم به عضویت کمیته ی مرکزی انتخاب شدند: نوژین، کولونتای، استالین، سوردلوف، رایکوف، بوخارین، آرم، یوفه، اوریتسکی، میلیوتین، لوموف." اعضای این کمیته ی مرکزی را باید در مد نظر نگاه داشت. انقلاب اکتبر به رهبری همین عده به فرجام رسید.

مارتوف گشایش کنفرانس را با نامه ای تبریک گفت که در آن خشم عمیق خود را از روش افتراء ابراز داشته اما در خصوص مسائل بنیادی هم چنان بر لب میدان عمل باقی مانده بود. "قدرت باید به وسیله ی اکثریت دموکراسی انقلابی تسخیر شود، نه از راه مبارزه با این اکثریت و بر علیه این اکثریت..." مراد مارتوف از "اکثریت دموکراسی انقلابی" کماکان همان هیئت رسمی نمایندگان شورا بود که دیگر زمین سفتی در زیر پا نداشت. تروتسکی در آن ایام چنین نوشت: "مارتوف تنها به حکم یک سنت توخالی جناح گرانی به سوسیالیست های میهن پرست وابسته نیست، دلیل دیگر این وابستگی

برخورد عمیقاً فرصت طلبانه ی او با انقلاب سوسیالیستی است، چنان که گویی به هدفی دور دست می نگرند. حال آن که چنین نگرشی نمی تواند تعیین کننده ی نحوه ی برخورد ما با مسائل امروز باشد. همین امر به تنهایی او را از ما جدا می کند."

در این دوره فقط گروه کوچکی از منشویک های چپ به رهبری لارین، قاطعانه به بلشویک ها پیوستند. اورنف، دیپلمات آتی شوروی، ضمن گزارشی که درباره ی ادغام این انترنالیسونالیست ها در حزب به کنفرانس ارائه نمود، چنین نتیجه گیری کرد که وحدت با "اقلیتی از اقلیت منشویک ها..." ضروری بوده است. هجوم سیل آسای منشویک ها به حزب فقط پس از انقلاب اکتبر آغاز شد. منشویک ها که پس از اکتبر نه از قیام کارگری بلکه از قدرت برخاسته از این قیام هواداری کردند، یک بار دیگر کیفیت بنیادی فرصت طلبی خود را به معرض تماشا گذاشتند: کرنش در برابر قدرت موجود. لنین که پیرامون محتوای حزب پیوسته حساسیت شدیدی از خود نشان می داد، اندکی بعد درخواست کرد که ۹۹ درصد از منشویک هائی که پس از انقلاب اکتبر به بلشویزم پیوسته بودند، از حزب اخراج شوند. افسوس که او هرگز بدین هدف نرسید. بعداً درهای حزب چارتاق به روی منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها گشوده شدند، و اینک سازش کاران پیشین یکی از محکم ترین ستون های رژیم استالینیستی حزب محسوب می شوند. اما همه ی این نکات به دوران های آتی انقلاب تعلق دارند.

سوردلوف، سازمان دهنده ی واقعی کنگره، چنین گزارش داد: "تروتسکی پیش از این کنگره به هیئت تحریریه ی روزنامه ی ما پیوسته بود، اما حبس او مانع از مشارکت عملی اش شد." در همین کنگره ی ژوئیه بود که

تروتسکی رسماً به حزب بلشویک ملحق شد. آن گاه سال های اختلاف و مبارزات جناحی به سر آمدند. تروتسکی قدرت و اهمیت لنین را دیرتر از دیگران، اما شاید کامل تر از دیگران، درک کرد. و هم بدین شکل به استاد پیوست. راسکولنیکوف که از زمان مراجعت تروتسکی از کانادا تماس نزدیکی با او داشت و بعداً نیز چندین هفته در کنار او در زندان به سر برد، در خاطرات خود نوشته است: "تروتسکی برای ولادیمیر ایلیچ (لنین) احترام عظیمی قائل بود، و او را از همه ی معاصرانی که شخصاً، چه در روسیه و چه در خارج، دیده بود برتر می دانست. وقتی تروتسکی از لنین سخن می گفت، در لحنش سرسپردگی مرید را حس می کردی. در آن ایام لنین سی سال خدمت به طبقه ی کارگر در پست سر داشت، و تروتسکی بیست سال. پژواک اختلاف های پیش از جنگ مابین آنان به کلی فرو مرده بود. بین تاکتیک های لنین و خط مشی تروتسکی هیچ تفاوتی وجود نداشت. آشتی آنان، که در طی سال های جنگ به طرز محسوسی آغاز شده بود، از همان لحظه ی بازگشت لیو داویدویچ (تروتسکی) به روسیه، به نحوی کامل و تردیدناپذیر قطعیت یافت. پس از نخستین نطق هایش همه ی ما، لنینیست های قدیمی، احساس کردیم که او با ماست." به این گفته می توان افزود که همان تعداد آرائی که در انتخابات کمیته ی مرکز به نفع تروتسکی به صندوق ریخته شدند، ثابت می کند که حتی در لحظه ی ورود او به حزب، هیچ کس در محافل بلشویک او را بیگانه نمی دانست.

لنین با حضور نامرئی خود در کنگره، فعالیت های کنگره را با روحیه ی مسئولیت و تهور سرشار کرد. بنیان گزار و استاد این حزب چه در حیطه ی نظر و چه در سیاست های عملی تاب تحمل تعلل و مسامحه را نداشت. او

می دانست که فرمول های نادرست اقتصادی، هم چنان که بی دقتی در دقایق سیاسی، به وقت عمل بی رحمانه انتقام می گیرند. لنین هنگام دفاع از نگرش دقیق و مشکل پسند خود نسبت به متون حزبی، حتی متون کم اهمیت بارها گفته بود: "این از آن جزئیات پیش پا افتاده نیست. باید دقیق باشیم. آن گاه تهییج گران ما این نکته را یاد می گیرند و به بی راهه نخواهند رفت...." و سپس، در حالی که همین نگرش بی خلل تهییج گران عادی حزب را، پیرامون آن که چه بگویند و چگونه بگویند، در نظر داشت، می افزود: "حزب خوبی داریم،".

شعارهای بلشویک به سبب جسارتشان بارها و بارها خیال پردازانه به نظر رسیدند. از تزه های آوریل لنین به همین سان استقبال شد. در حقیقت امر، در دوره های انقلابی فقط کوتاه بینی خیال پردازانه است و بس. در چنین دوره هائی بدون سیاستی که اهداف درازمدت داشته باشد واقع بینی ممکن نیست. اگر فقط بگوئیم بلشویزم میانه ای با خیال پردازی نداشت، حق مطلب را چنان که باید ادا نکرده ایم. حقیقت آن است که حزب لنین یگانه حزب واقع بین سیاسی در انقلاب بود.

در ماه ژوئن و در اوایل ماه ژوئیه، کارگرهای بلشویک بارها و بارها شکایت کردند که اغلب ناچار شده اند نقش آب پاش آتش نشانی را نسبت به توده ها بازی کنند. آن هم، گاهی اوقات بی آن که در این راه موفق باشند. ماه ژوئیه هم راه با شکست درسی را هم به ارمغان آورد که بهائی گران بابتش پرداخت شده بود. از آن پس توده ها توجه بیشتری به هشدارهای حزب می کردند، و محاسبات تاکتیکی حزب را بهتر می فهمیدند. کنگره ی حزب در ژوئیه بر این هشدارها انگشت تأیید گذاشت: "طبقه ی کارگر نباید فریب

تحریکات بورژوازی را بخورد. در حال حاضر این کمال آرزوی بورژوازی است که ما را به نیردی نارس بکشاند." در سراسر ماه اوت، به ویژه در نیمه ی دومش، حزب دائماً به کارگران و سربازان هشدار می داد: به خیابان ها نروید. سران بلشویک خود دائماً پیرامون تشابه هشدارهایشان با تکیه کلام های سوسیال دموکراسی آلمان، که همواره با اشاره به خطر فتنه گران و ضرورت انباشت قدرت توده ها را از هرگونه مبارزه ی جدی بر حذر داشته است، شوخی می کردند. در واقعیت امر، این تشابه موهوم بود. بلشویک ها به خوبی می دانستند که قدرت در مبارزه انبار می شود نه در طفره روی منفعلانه از مبارزه. برای لنین تفحص در واقعیت فقط برای شناسایی نظری مصالح عملی به کار می آمد. او هنگام ارزیابی هر موقعیت، حزب خود را به عنوان یک نیروی فعال در کانون آن موقعیت می دید. او به مارکسیزم اتریشی اوتو باوئر، هیلفردینگ و همه ی کسان دیگری که تحلیل های نظری را صرفاً عبارت از اظهار نظرهای منفعل فاضلانه می دانند، با خصومت، و یا بهتر بگوئیم انزجار، خاصی می نگریست. حزم ترمز است نه نیروی محرک. تاکنون نه هیچ کس توانسته با ترمز سفر کند، و نه هیچ کس موفق شده از حزم چیزی بیافریند. با همه ی این احوال، بلشویک ها به خوبی می دانستند که مبارزه مستلزم محاسبه ی نیروهاست. که آدمی باید ابتدا حزم داشته باشد تا مستحق تهور شود.

قطع نامه ی کنگره ششم، ضمن اعلام هشدار درباره ی ستیزه های بی موقع، در عین حال خاطر نشان کرده بود که مبارزه درست در لحظه ای باید آغاز شود که "بحران سراسری کشور و جنبش عمیق توده ها شرایط مطلوبی را برای پیوستن تنگ دستان شهر و روستا به کارگران فراهم آورده

است،" در ضرب آهنگ انقلاب، تا آن لحظه نه ده ها سال، و نه سال ها، بلکه چند ماهی بیش نمانده بود!

کنگره ضمن تأکید بر ضرورت آمادگی توده ها برای قیام مسلحانه، و قرار دادن وظیفه ی توضیح این ضرورت به توده ها در دستور روز، در عین حال تصمیم گرفت که شعار مرکزی دوره ی پیشین را- انتقال قدرت به شوراها- از برنامه ی کار حذف کند. این دو امر به یکدیگر وابسته بودند. نلین با مقالات، نامه ها و گفت و گوهای خصوصی اش راه را برای این تغییر شعار باز کرده بود.

انتقال قدرت به شوراها در مفهوم بلافصلش به معنای انتقال قدرت به سازش کاران بود. از طریق انحلال ساده ی حکومت بورژوا، که فقط در سایه ی خوش خدمتی سازش کاران، و بقایای اعتماد توده ها به آنان، به موجودیت خود ادامه داده بود، انتقال قدرت به شوراها می توانست با مسالمت صورت بگیرد. دیکتاتوری کارگران و سربازان از همان روز بیست و هفتم فوریه واقعیت یافته بود. اما کارگران و سربازان از این واقعیت آگاهی تام و تمام نداشتند. آنان قدرت را به سازش کاران تفویض کرده بودند، و اینان نیز به نوبه ی خود قدرت را به بورژوازی واگذار کرده بودند. بلشویک ها در محاسبات خود پیرامون تکامل مسالمت آمیز انقلاب، امیدوار نبودند که بورژوازی داوطلبانه قدرت را به کارگران و سربازان واگذار کند، بلکه انتظار داشتند که کارگران و سربازان به موقع نگذارند که سازش کاران قدرت را به بورژوازی تسلیم کند.

تمرکز قدرت در شوراها تحت رژیم دموکراسی شورائی، یقیناً به بلشویک ها فرصت کاملی می داد تا در شوراها به اکثریت برسند، و بعداً بر اساس

برنامه‌ی خود، حکومت تازه‌ای ایجاد کنند. برای چنین هدفی قیام مسلحانه ضروری نبود. مبادله‌ی قدرت مابین احزاب می‌توانست با مسالمت انجام بگیرد. همه‌ی تلاش‌های حزب از آوریل تا ژوئیه مصروف فراهم آوردن امکان تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب از طریق شوراهای شده بود. "توضیح صبورانه" - این بود کلید سیاست بلشویک‌ها.

روزهای ژوئیه اوضاع را از ریشه دگرگون کرده بودند. قدرت از شوراهای به دست دارودسته‌ی نظامی‌ای افتاده بود که با کادتها و سفارت‌خانه‌ها تماس نزدیک داشتند، و کرنسکی را فقط به عنوان یک انگ تجارتمدوکراتیک تحمل می‌کردند. اینک اگر کمیته‌ی اجرائی تصمیم می‌گرفت با تصویب قطع‌نامه قدرت را به دست خود منتقل کند، نتیجه‌ی این کار با سه روز پیش کاملاً متفاوت می‌بود. در این صورت یک هنگ قزاق هم راه با افراد مدارس نظامی به احتمال قوی وارد کاخ توریید می‌شدند و اقدام به بازداشت "غاصبان" می‌کردند. از این لحظه به بعد، شعار "قدرت به دست شوراهای" به معنای قیام مسلحانه بر علیه حکومت و محافل نظامی‌ای بود که در پشت سر حکومت ایستاده بودند. اما بر پا کردن قیام در راه "قدرت به دست شوراهای" در شرایطی که شوراهای قدرت را نمی‌خواستند، آشکارا کاری مهم می‌بود.

از سوی دیگر، از این لحظه به بعد، این که آیا بلشویک‌ها می‌توانستند از طریق انتخابات مسالمت‌آمیز در آن شوراهای عاجز به اکثریت برسند، مورد تردید قرار گرفته بود و برخی حتی آن را بعید می‌دانستند. بدیهی بود که منشویک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرها چون خود را به یورش‌های ماه ژوئیه بر ضد کارگران و دهقانان آلوده بودند، یقیناً هم چنان به کار لاپوشانی ضرب و

شتم علیه بلشویک ها ادامه می دادند. آن گاه سازش کاری شوراهای تحت یک حکومت ضدانقلابی آنان را به مشتی مخالف بی اسطفاش تبدیل می کرد، و طولی نمی کشید که کارشان به آخر می رسید.

در تحت چنین شرایطی امکان نداشت بتوان از انتقال مسالمت آمیز قدرت به طبقه ی کارگر سخن گفت. معنای این امر برای بلشویک ها چنین بود: باید برای قیام مسلحانه آماده شویم. تحت کدام شعار؟ تحت شعار صادقانه ی تسخیر قدرت به وسیله ی طبقه ی کارگر و دهقانان تھی دست. وظایف انقلابی را باید در شکل عریانشان عنوان کنیم. جوهر طبقاتی مسأله را باید از درون شکل مبهم شورائی اش بیرون بکشیم. این کار به منزله ی تخطئه ی نفس شوراهای نبود. طبقه ی کارگر، پس از تسخیر قدرت، ناگزیر باید دولت را بر پایه ی الگوی شورا سازمان بدهد. اما آن شوراهای متفاوت می باشند، و وظیفه ی تاریخی شان در قطب مخالف وظیفه ی تدافعی شوراهای سازش کار قرار می گیرد.

لنین زیر نخستین شلیک های افتراء و حمله چنین نوشت: "شعار انتقال قدرت به شوراهای، اینک یقیناً به دن کیشوت بازی و به شوخی می ماند. این شعار در عینیتش چیزی جز فریب مردم نیست، و این توهم را القاء می کند که کافی است شوراهای میل به تصرف قدرت کنند و یا قطع نامه ای در این جهت به تصویب برسانند تا قدرت به آنان تقدیم شود. گویی حزبی که با کمک به درخیمان حیثیت خود را بر باد داده است در شورا نبوده و نیست! گویی ما می توانیم چیزی را که بوده، نبوده و انمود کنیم!"

درخواست انتقال قدرت به شوراهای را مردود اعلام کنیم؟ در بدو امر، این پیشنهاد حزب را تکان داد. یا بهتر بگوئیم تهییج گران حزب را تکان داد، زیرا

این تهییج گران در سه ماه گذشته چنان با این شعار مردم پسند اخت شده بودند که آن را کم و بیش با تمامی محتوای انقلاب یکسان می دانستند. در محافل حزب مباحثه درگرفت. بسیاری از عوامل برجسته ی حزب، نظیر مانوئیلسکی و اورنف و چند تن دیگر، چنین استدلال می کردند که حذف شعار "قدرت به دست شوراهای" ممکن است همبستگی طبقه ی کارگر را با دهقانان به مخاطره بیفکند. در این استدلال سازمان ها را با طبقات مشتبه شده بودند. پرستش اشکال سازمانی در میان محافل انقلابی- هر چند ممکن است در بادی امر عجیب به نظر برد- بیماری بسیار رایجی است. تروتسکی در آن ایام نوشت: "مادام که در عضویت این شوراهای باقی هستیم... خواهیم کوشید وضعی را پیش آوریم که شوراهای، این آئینه های روزهای پیشین انقلاب، بتوانند خود را تالی وظایف آینده سازند. اما مسأله نقش و سرنوشت شوراهای هر چقدر هم حائز اهمیت باشد، باز این مسأله در نظر ما تماماً تابع مبارزه ی توده های کارگر و نیمه کارگر شهر و نیز توده های ارتش و روستا، برای احراز قدرت سیاسی و دیکتاتوری انقلابی است."

این سؤال که کدام یک از سازمان های توده ای باید برای رهبری قیام در خدمت حزب قرار بگیرند، پاسخی از پیش ساخته و قطعی نداشت. ابزار قیام ممکن بود کمیته های کارخانه و اتحادیه های کارگری باشند، چون همه به زیر رهبری بلشویک ها درآمده بودند، و در عین حال، در موارد منفرد، برخی از شوراهایی که از زیر یوغ سازش کاران رسته بودند. مثلاً نین به اورژونیکیدزه گفته بود: "باید مرکز ثقل را به کمیته های کارخانه و کارگاه منتقل کنیم. کمیته های کارخانه و کارگاه باید به ارگان های قیام تبدیل شوند."

پس از درگیری توده ها با شوراها در ماه ژوئیه، و پس از آن که توده ها شوراها را ابتدا مخالفان منفعل و سپس دشمنان فعال خود یافتند، این تغییر شعار خاک مستعدی در آگاهی آنان پیدا کرد. مشغله ی جاودان لنین درست در همین جا نهفته بود: بیان ساده ی چیزی که از یک سو از شرایط عینی نشئت می گرفت، و از سوی دیگر تجربه ی ذهنی توده ها را به ضابطه درمی آورد. حال کارگران و سربازان پیشرو احساس می کردند که: حالا دیگر قدرت را نباید به شوراهای تزرتلی عرضه کنیم. اکنون باید قدرت را در دست خود بگیریم.

تظاهرات اعتصابی مسکو بر علیه کنفرانس دولتی نه تنها به رغم اراده ی شوراها برگزار گردید، بلکه انتقال قدرت به شوراها را هم عنوان نکرد. توده ها موفق شده بودند درس هائی را که سیر حوادث عرضه کرده و لنین تعبیرشان کرده بود، بیاموزند. در عین حال به محض بروز خطر خفه شدن شوراهای سازش کار به دست ضدانقلاب، بلشویک های مسکو در اشغال مواضع رزمی آنی درنگ نکردند. سیاست بلشویزم همواره سازش ناپذیری سیاسی را با بیشترین انعطاف ممکن درهم می آمیخت، و رمز قدرتش هم تماماً در همین امتزاج نهفته بود.

طولی نکشید که رویدادهای صحنه ی جنگ سیاست حزب را، تا آن جا که این سیاست به انترناسیونالیزم حزب مربوط می شد، به آزمونی دشوار گذاشت. پس از سقوط ریگا مسأله ی سرنوشت پتروگراد کارگران و سربازان را در محضور بسیار حساسی قرار داد. در یکی از جلسات کمیته های کارخانه و کارگران در اسمولنی، مازورنکوی منشویک، افسری که در همان تازگی رهبری خلع سلاح کارگران را برعهده گرفته بود، پیرامون خطری که پتروگراد

را تهدید می کرد نطقی ایراد نمود و مسائل عملی دفاع را مطرح کرد. یکی از سخن ران های بلشویک در آن میان فریاد کشید: "حواست کجاست؟ رهبران ما در زندانند، آن وقت تو از ما می خواهی مسائل مربوط به دفاع از پایتخت را بررسی کنیم؟" کارگران ناحیه ی وایبورگ در مقام کارگران صنعتی و به عنوان شهروندان جمهوری بورژوائی، به هیچ وجه قصد کارشکنی در امر دفاع از پایتخت انقلابی را در سر نداشتند، اما همان ها در مقام بلشویک و عضو حزب به هیچ عنوان میل نداشتند در برابر خلق روس و خلق های سایر کشورها در مسئولیت جنگ با گروه حاکمه ی کشور شریک شوند. لنین از ترس آن که مبدا احساسات تدافعی به سیاست دفاع طلبانه تبدیل شود، چنین نوشت: "ما فقط پس از انتقال قدرت به طبقه ی کارگر، دفاع طلب خواهیم شد.. نه سقوط ریگا و نه تصرف پتروگراد ما را دفاع طلب نخواهد کرد. تا فرارسیدن آن لحظه، ما از انقلاب پرولتری هواداری می کنیم. ما با جنگ مخالفیم. ما دفاع طلب نیستیم." تروتسکی هم از زندان نوشت: "سقوط ریگا ضربه ی دردناکی است. سقوط پتروگراد مصیبتی بزرگ خواهد بود. اما سقوط سیاست انترناسیونالیستی طبقه ی کارگر روس فاجعه ای عظیم خواهد بود."

آیا این حرف ها از خشک اندیشی مشتی متعصب آب می خورد؟ در همان روزهایی که تیراندازان و ملوانان بلشویک زیر دیوارهای ریگا جان می سپردند، حکومت به منظور قلع و قمع بلشویک ها نیروهای جبهه را به پتروگراد می فرستاد، و فرمانده ی کل قوا آماده می شد تا با حکومت وارد جنگ شود. برای چنین سیاستی، چه در جبهه و چه در پشت جبهه، چه برای

تدافع و چه برای تهاجم، بلشویک ها نمی توانستند و نمی خواستند اندک مسئولیتی بپذیرند. اگر جز این رفتار می کردند، بلشویک نمی بودند.

کرنسکی و کورنیلوف دوگونه ی مختلف از یک خطر واحد بودند. اما این دوگونه، یکی مزمّن و دیگری حاد، در اواخر ماه اوت با یکدیگر در تعارض قرار گرفتند. لازم بود که ابتدا خطر حاد دفع شود، تا بعداً نوبت به تصفیه حساب با خطر مزمّن برسد. بلشویک ها نه تنها وارد کمپته ی دفاع شدند، هر چند در آن جا محکوم بودند که در اقلیت کوچکی قرار بگیرند، بلکه اعلام کردند که در مبارزه با کورنیلوف آماده اند که حتی با مرکزیت فرمان دهی یک "اتحادیه ی فنی نظامی" تشکیل دهند. سوخانوف در این خصوص چنین می نویسد: "بلشویک ها حکمت سیاسی و زیرکی خارق العاده ای از خود نشان دادند... درست است که دست به سازشی زدند که با طبیعتشان ناسازگار بود، اما در این سازش هدف های خاصی را دنبال می کردند که از نظر متحدانشان پنهان بود. به راستی که در این باب نکاوت فوق العاده ای به خرج دادند." در این سیاست هیچ چیزی وجود نداشت که با طبیعت بلشویک ها "ناسازگار" باشد: برعکس، هیچ سیاست دیگری تا این حد با ماهیت کلی حزب جور نبود. بلشویک ها انقلابیون عمل بودند نه انقلابیون حرف. جوهر انقلابی داشتند نه صورت انقلابی. سیاست آنان را ترکیب واقعی نیروها تعیین می کرد، نه هم دلی ها و انزجارها. لنین هنگامی که مورد طعن و سخره ی سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها قرار گرفته بود، چنین نوشت: "عمیق ترین اشتباه ممکن آن است که تصور کنیم پرولتاریای انقلابی به 'کین توزی' حمایتی که سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها از یورش های

ضدبلشویک کرده اند، و نیز به انتقام اعدام های جبهه و خلع سلاح کارگران، قادر است از 'حمایت' آنان در برابر ضدانقلاب سربتايد."

حمایت فنی از آنان، نه حمایت سیاسی. لنین در یکی از نامه های خود به کميته ی مرکزی بر علیه حمایت سیاسی قاطعانه هشدار داد که: "ما حتی اکنون هم نباید از حکومت کرنسکی حمایت کنیم. چنین کاری برخلاف اصول است. می پرسید: اما آیا نباید با کورنیلوف بجنگیم؟ بدیهی است که باید بجنگیم. اما قضیه چیز دیگری است. در این جا حدی وجود دارد. برخی از بلشویک ها دارند پا را از این حد فراتر می نهند، و به ورطه ی 'سازش کاری' فرو می لغزند، و بازیچه ی سیل حوادث می شوند."

لنین می دانست چگونه خفیف ترین زیر و بم های حالات سیاسی را از دوردست دریابد. در روز بیست و نهم اوت در یکی از جلسات دومای شهر کیف، جی. پیاتاکوف، از رهبران محلی بلشویک، اعلام کرد: "در این لحظه ی خطرناک باید همه ی خرده حساب های پیشین را فراموش کنیم... و با همه ی احزاب انقلابی که خواهان مبارزه ی قاطعانه با ضدانقلاب هستند، متحد شویم. من شما را به اتحاد دعوت می کنم. و الخ..." این همان لحن سیاسی نادرستی بود که لنین بر علیه اش هشدار می داد. "فراموش کردن خرده حساب های دیرین" به مثابه ی بازکردن اعتبارهای جدید برای ورشکستگان بود. لنین در آن میان چنین می نوشت: "ما خواهیم جنگید، ما با کورنیلوف می جنگیم، اما کرنسکی را حمایت نمی کنیم، بلکه ضعف او را به معرض تماشا می گذاریم. این نکته ی دیگری است... باید با هرگونه لفاظی... در باره ی پشتیبانی از حکومت موقت و غیرو ذلک، بی رحمانه بجنگیم، درست به این دلیل که این حرف ها مستی لفاظی بیش نیستند." کارگران پیرامون ماهیت اتحاد خود با

کاخ زمستانی دچار هیچ گونه توهمی نبودند. در پتروگراد و مسکو و در ایالات، کارخانه ها به دنبال هم تکرار می کردند: "طبقه ی کارگر در نبرد با کورنیلوف نه برای دیکتاتوری کرنسکی، که برای حراست از فتوحات انقلاب خواهد جنگید." بلشویک ها بدون آن که از لحاظ سیاسی کوچک ترین امتیازی به سازش کاران بدهند، و بدون آن که سازمان ها یا پرچم های مختلف را با یکدیگر خلط کنند، مطابق معمول آماده بودند که فعالیت خود را با فعالیت مخالفان و دشمنان هماهنگ کنند تا به دشمن دیگری که در آن لحظه ی معین خطرناک تر محسوب می شد ضربه ی کاری وارد سازند.

بلشویک ها در مبارزه با کورنیلوف "هدف های خاص" خود را دنبال می کردند. سوخانوف به این نکته اشاره می کند که بلشویک ها از همان زمان تصمیم گرفته بودند کمیته ی دفاع را به ابزاری برای انقلاب پرولتری تبدیل کنند. شکی نیست که کمیته های انقلابی روزهای کورنیلوف تا حدی به الگوهای همان دستگاه هائی تبدیل شدند که بعداً قیام پرولتری را رهبری کردند. اما هنگامی که سوخانوف تصور می کند که بلشویک ها امکان این بهره برداری سازمانی را از پیش دیده بودند، در واقع دوراندیشی بیش از حدی به آنان نسبت می دهد. "هدف های خاص" بلشویک ها عبارت بودند از درهم شکستن ضدانقلاب، دور کردن سازش کاران از کادت ها در صورت امکان، متحد کردن توده های هرچه وسیع تری از مردم در زیر رهبری خود، تسلیح تعداد هر چه بیشتری از کارگران انقلابی. بلشویک ها این اهداف را در خفا نگاه نمی داشتند. حزب مظلوم حکومتی را که به او خفقان روا داشته و افترا زده بود نجات داد، منتها حکومت را از نابودی نظامی نجات داد تا به نحوی قاطع تر از حیث سیاسی نابودش کند.

آخرین روزهای ماه اوت نوسان شدید دیگری در تناسب نیروها ایجاد کرد. منتها این بار از راست به چپ. توده ها که بار دیگر گام به میدان نبرد نهاده بودند، بدون دشواری چندانی موفق شدند شوراهای را به همان موقعیتی باز گردانند که پیش از بحران ژوئیه اشغال کرده بودند. از آن پس سرنوشت شوراهای به دست خودشان افتاد. اینک شوراهای می توانستند قدرت را بی جنگ و ستیز تصرف کنند. فقط کافی بود که سازش کاران بر آن چه به واقع ایجاد شده بود صحه بگذارند. اما مسأله این بود که آیا آنان می خواستند دست به چنین کاری بزنند یا خیر؟ سازش کاران هیجان زده اعلام کردند که ائتلاف با کادتها دیگر قابل تصور نیست. اگر راست می گفتند، پس قاعدتاً این ائتلاف باید همواره غیرقابل تصور می بود. اما مردود شمردن ائتلاف معنایی نمی توانست داشته باشد جز انتقال قدرت به سازش کاران.

لنین بلافاصله جوهر موقعیت جدید را دریافت و برداشت های لازم را از آن به عمل آورد. در روز سوم سپتامبر، لنین مقاله ی ارزشمندی نوشت موسوم به "درباره ی سازش کاری." او اعلام کرد که نقش شوراهای بار دیگر دگرگون شده است: در اوایل ماه ژوئیه شوراهای ابزار مبارزه بر علیه طبقه ی کارگر بودند. حال در پایان ماه اوت به ابزار مبارزه بر علیه بورژوازی تبدیل شده اند. شوراهای دوباره کنترل نیروهای نظامی را به دست گرفته اند. تاریخ بار دیگر امکان تکامل مسالمت آمیز انقلاب را نیمه باز کرده است. این امکاتی فوق العاده نادر و گران بهاست. باید در تحقق این امکان بکوشیم. لنین ضمناً لفاظانی را که هر نوع سازشی را مردود می شمارند به سخره گرفت: مهم این است که "در کلیه ی سازش های اجتناب ناپذیر" هدف های خود را دنبال کنیم و وظایف خود را به جا آوریم. او می گفت: "سازش از جانب ما به منزله ی

بازگشت به خواستی است که پیش از ژونیه داشتیم: تمام قدرت به دست شوراهای، حکومتی مرکب از سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها مسنول در برابر شوراهای. اکنون و فقط اکنون، شاید در ظرف همین چند روز، یا همین یکی دو هفته می توان چنین حکومتی را با مسالمت کامل ایجاد و تقویت کرد." منظور از این ضرب العجل کوتاه همانا توصیف وخامت اوضاع بود: سازش کاران برای انتخاب مابین بورژوازی و طبقه ی کارگر فقط چند روز فرصت داشتند.

سازش کاران چنان شتاب زده از پیشنهاد لنین گریختند که گویی از دام سالوس می گریزند. در حقیقت امر کوچک ترین نشانی از تزویر در پیشنهاد لنین دیده نمی شد. لنین با اطمینان از این که مقدر شده حزب او در رأس مردم قرار بگیرد، صادقانه کوشید تا ستیزه را ملایم کند، و مقاومت دشمن را در برابر آن امر محتوم به حداقل کاهش می دهد.

دگرگونی های متهورانانه ی سیاست لنین، که همواره از تغییر شرایط نشئت می گرفتند، و همیشه وحدت طرح های استراتژیکی او را حفظ می کردند، کتاب گران قدری را در باب استراتژی انقلابی تشکیل می دهند. این پیشنهاد سازش پیش از هر چیز به عنوان درسی آموزنده برای همان حزب بلشویک اهمیت داشت. این درس نشان می داد که سازش کاران به رغم تجربه ی خود با کورنیلوف دیگر به هیچ عنوان نمی توانستند به راه انقلاب بیفتند. اینک حزب بلشویک قاطعاً احساس می کرد که یگانه حزب انقلاب است.

سازش کاران حاضر نبودند همان طور که در ماه مارس قدرت را از طبقه ی کارگر به بورژوازی انتقال داده بودند، این بار مانند یک تسمه ی انتقالی قدرت را از بورژوازی بگیرند و به طبقه ی کارگر انتقالش دهند. به این دلیل شعار

"قدرت به دست شوراهای" بار دیگر در تعلیق نگاه داشته شد. اما این تعلیق دیر نپایید: ظرف چند روز بعد، بلشویک ها در شورای پتروگراد، و سپس در چند شورای دیگر، به اکثریت رسیدند. از این رو عبارت "قدرت به دست شوراهای" این بار از دستور روز کنار نرفت بلکه معنای دیگری پیدا کرد: تمام قدرت به دست شوراهای بلشویک. آن شعار در این شکل خاص دیگر ابداً نمی توانست به معنای تکامل مسالمت آمیز باشد. حزب از طریق شوراهای و به نام شوراهای در راه قیام مسلحانه افتاده بود.

برای درک سیر بعدی حوادث، لازم است پرسیم که: شوراهای سازش کار به چه شیوه ای توانستند قدرتی را که در ماه ژوئیه به هدر داده بودند، بار دیگر در اواسط ماه سپتامبر به دستش آورند؟ در سراسر قطع نامه های کنگره ی ششم حزب بلشویک تأکید می شد که بر اثر رویدادهای ژوئیه قدرت دوگانه از میان برداشته شده و جای خود را به دیکتاتوری بورژوازی داده است. مورخان کنونی اتحاد جماهیر شوروی کتاب به کتاب از این نکته رونوشت برداشته اند، بی آن که حتی بکوشند آن را در پرتو حوادث بعدی مجدداً ارزیابی کنند. به علاوه، هرگز به ذهنشان خطور نکرده که بپرسند: اگر در ماه ژوئیه قدرت تماماً به دست یک حلقه ی نظامی افتاده بود، چرا همین حلقه ی نظامی در ماه اوت ناچار شد به شورش متوسل شود؟ کسانی که قدرت را در اختیار دارند راه خطرناک توطئه را انتخاب نمی کنند، فقط جویندگان قدرت گام در این راه می نهند.

اگر بخواهیم به فرمول کنگره ی ششم ارفاق کرده باشیم، دست کم باید بگوئیم که این فرمول دقیق نبود. چنان که قدرت دوگانه را رژیم بدانی که در آن قدرتی اساساً موهوم در دست حکومت رسمی، و قدرت واقعی در دست

شورا قرار دارد، آن گاه دلیلی ندارد که بگوئیم به محض انتقال بخشی از قدرت واقعی از دست شورا به بورژوازی، قدرت دوگانه از میان برداشته شده است. از حیث مسائل نظامی آن ایام، روا و حتی لازم بود که تمرکز قدرت در چنگ ضدانقلاب بیش از آن چه بود قلمداد شود. سیاست علم ریاضی نیست. از لحاظ عملی، دست کم گرفتن اهمیت آن تحول به مراتب از بزرگ کردنش خطرناک تر می بود. اما تحلیل های تاریخی به این گونه مبالغه گویی ها، که فقط برای تهییج گری مناسبند، احتیاج ندارند.

استالین با ساده کردن اندیشه ی لنین، در کنگره چنین سخن گفت: "وضع روشن است. اکنون دیگر کسی از قدرت دوگانه حرف نمی زند. اگر شوراها سابقاً نماینده ی نوعی قدرت واقعی بودند، اینک صرفاً ابزاری برای وحدت توده ها به شمار می روند، و دیگر قدرتی در اختیار ندارند." برخی از نمایندگان چنین پاسخ دادند که ارتجاع در ماه ژوئیه پیروز شده اما ضدانقلاب به پیروزی نرسیده بود. استالین در جواب این عبارت شگفت انگیز را ادا کرد: "در خلال انقلاب ارتجاع وجود ندارد." حقیقت آن است که انقلاب فقط با عبور از یک رشته موانع متناوب ارتجاعی به پیروزی می رسد. انقلاب همیشه به ازای دوگام به پیش یک گام به پس می گذارد. رابطه ی ارتجاع با ضدانقلاب همان رابطه ای است که اصلاح با انقلاب دارد. می توان تغییراتی را که بدون عوض کردن صاحبان قدرت، رژیم را با خواسته های طبقه ی ضدانقلاب هم جهت می کنند پیروزی های ارتجاع نامید، اما پیروزی ضدانقلاب بدون انتقال قدرت به طبقه ای دیگر قابل تصور نیست. این انتقال قاطع قدرت در ماه ژوئیه رخ نداد.

چند ماه بعد، بوخارین به درستی، اما بدون آن که از کلمات خویش نتیجه گیری لازم را به عمل آورد، چنین نوشت: "اگر قیام ژوئیه نیمه قیام بوده است، پس کم و بیش می توان گفت که پیروزی ضدانقلاب هم نیمه پیروزی بود." نیمه پیروزی نمی توانست قدرت را به بورژوازی بدهد. قدرت دوگانه تغییرساخت و تغییرشکل داد، اما ناپدید نشد. در کارخانه ها کماکان محال بود بتوان کاری به رغم اراده ی کارگران انجام داد، دهقانان هنوز آن قدر قدرت در اختیار داشتند که نگذارند ملاک از حقوق مالکیت خویش لذت ببرد. فرماندهان در برابر سربازان احساس اعتماد به نفس نمی کردند. اما اگر قدرت همان امکان مادی استفاده از حقوق مالکیت و نیروی نظامی نیست. پس چیست؟ در روز سیزدهم اوت، تروتسکی درباره ی تحولاتی که صورت گرفته بود چنین نوشت: "مسأله صرفاً این نبود که در کنار حکومت شوراهائی ایستاده بودند که یک رشته از وظایف حکومتی را خود انجام می دادند... اصل قضیه این بود که در پشت سر شورا و در پشت سر حکومت دو رژیم متفاوت ایستاده بودند که بر دو طبقه ی مختلف تکیه داشتند... رژیم جمهوری سرمایه داری تحمیل شده از بالا، و رژیم دموکراسی کارگران منبعث از پائین، یکدیگر را فلج کرده بودند."

کمترین شکی نیست که کمیته ی اجرائی بخش بسیار بزرگی از اهمیت خود را از کف داده بود. اما خطاست اگر تصور کنیم که بورژوازی تمامی چیزی را که رهبران سازش کار از دست داده بودند، به چنگ آورده بود. این رهبران نه تنها به راست که به چپ نیز باخته بودند. نه تنها به نفع حلقه های نظامی، که به نفع کمیته های کارخانه ها و هنگ ها نیز بازنده شده بودند. قدرت نامتمرکز و پراکنده شده بود. و هم راه با اسلحه ای که کارگران پس از شکست ژوئیه

در زیر خاک پنهان کردند، تا اندازه ای مخفی شده بود. قدرت دوگانه دیگر نه "مسالمت آمیز" بود، نه تماس پذیر و نه تنظیم پذیر. قدرت دوگانه پنهان تر، نامتمرکزتر، قطبی تر و انفجاری تر شده بود. در پایان ماه اوت، این قدرت دوگانه ی پنهان بار دیگر به فعالیت افتاد. خواهیم دید که این واقعیت در اکتبر چه اهمیتی یافت.

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yashazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۶۱۳۸